

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۳

تاریخ پذیرش: ۹۳/۹/۱۵

بررسی عناصری عرفانی در تفکر مارتین بوبر

الهام غزازانی^۱

چکیده:

مارتین بوبر یکی از فیلسوفان اگزیستانسیالیستی قرن بیستم است که طرفدار فلسفه همسخنی است، فلسفه همسخنی در مقابل و به مخالفت فلسفه ایده آلیسم به وجود آمده است. در این نوع نگاه دیگر «من» انتزاعی مورد توجه قرار نمی‌گیرد بلکه سرو کار با «من» حقیقی و عینی است. وقتی صحبت از «من» عینی به میان می‌آید به دنبال آن، بحث رابطه میان موجودات که بخش مهمی از موضوعات اگزیستانسیالیستی محسوب می‌شود مورد توجه و مذاقه قرار می‌گیرد. در این میان مارتین بوبر در بحث رابطه سخنان جدیدی را مطرح می‌سازد که در بن مایه‌های اندیشه او کاملاً مولفه‌های عرفانی هویدا است. مارتین بوبر در بحث رابطه از دو نوع رابطه سخن به میان می‌آورد و آن‌ها عبارتند از رابطه «من - آن» و رابطه «من - تو». این دو رابطه دارای ویژگی‌های متفاوتی هستند هنگامی که شخص در برقراری رابطه با دیگری نگاهی ابزارگونه را پیش می‌گیرد و به دیگری به عنوان شیئی که قابل استفاده و بهره برداری است نگاه می‌کند و آن را مورد تجربه قرار می‌دهد رابطه «من - آن» شکل می‌گیرد. در این نوع رابطه انسان فاعل شناسا و دیگری متعلق شناسا واقع می‌شود. بوبر بیان می‌دارد که انسان تنها در این نوع رابطه است که قادر خواهد شد تا خود یعنی «من» را بشناسد و استعدادهای درونی خویش را به شکوفایی برساند همچنین هر یک از این روابط می‌تواند در سه حوزه متفاوت رخ دهد یعنی رابطه بین انسان با مادون انسان، بین انسان با انسان و بین انسان و مافوق انسان صورت پذیرد. از نظر مارتین بوبر هر رابطه «من - تو» می‌تواند به رابطه «من - آن» بدل شود اما در برقراری رابطه با «تو»ی ابدی که همان خداوند است هرگز خداوند به «آن» تبدیل نمی‌شود.

کلید واژه‌ها: رابطه - «من - تو» - «من - آن» - خداوند.

۱- مدرس گروه ادیان و عرفان، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

پیشگفتار

مارتین بوبر یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان قرن بیستم، محقق و مترجم کتاب مقدس و پیشگام تحقیق در باب فرقه حسیدیم است. هرچند وی هرگز خود را یک الهیدان نمی‌دانست اما تحول اساسی در الهیات به وجود آورد و نظری متفاوت نسبت به الهیدانان هم عصر خود ارائه کرد، در نگاه اول، توجه بوبر به الهیات به نظر معماگونه می‌آید لیکن با بررسی عمیق‌تر پی می‌بریم که آنچه بوبر در خصوص الهیات بیان می‌دارد با پدیده دین پیوند وثیقی دارد. (Vogel, 1996: 51) همچنین مارتین بوبر را می‌توان جزء محققین برجسته در زمینه عرفان آلمانی معرفی کرد که بر علیه عقل‌گرایی عصر روشنفکری فعالیت داشت. بوبر بحث از تجربه‌ای می‌کند که متمایز از تجربه حسی و غیرحسی است، تجربه‌ای که در آن محدودیت میان «خود و دیگری» و «خود و جهان» محو می‌شود و او مدعی است که این تجربه لذت بخش در وده‌ها^۱ بویژه اپنیشادها^۲، میدراش^۳، کبالا^۴، تفکرات افلاطون و حضرت عیسی (ع) نیز یافت می‌شود. (Rahner, 2005, vol. 11: 7739) تفکر بوبر مطابق با خط مشی اگزیستاسیالیست دینی است که محتوایی عرفانی دارد، تمایلات عرفانی بوبر در کتاب‌های دانیال^۵ و بحث‌هایی در باب یهودیت^۶ قابل مشاهده است و موضوع‌هایی چون اتحاد میان انسان و خداوند در آن مطرح است، البته در ادامه این اتحاد جای خود را به مواجهه می‌دهد. (cf: Simmon, 2005, vol. 2: 591)

1- Vedas.

2- Upanisada.

3- midrash (یکی از کتاب‌های دینی یهودیه زبان عبری است گنج به تفسیر کتاب مقدس پرداخته است)

4- kabbalah (کبالا که تلفظ عبری آن قباله است بر تصوف یهودی اطلاق می‌شود و برای آن پیشینه‌ای)

رمزگونه قائل هستند)

5- Daneil.

6- Talks on Judaim.

فرد قائل به ایجاد رابطه میان آن دو است و چنین نگاهی در ادامه مبنای تفکر بوبر قرار گرفت و در کتاب من و تو با قوت هر چه تمام‌تر به صورت سبکی شعرگونه و فلسفی به نمایش درآمد. این اثر بر تمام آثار بعدی بوبر سایه افکند و یک رهیافت همسخنی را در برداشت. مارتین بوبر در کتاب دانیال از دو نوع رابطه میان انسان و محیط پیرامون سخن به میان می‌آورد. ۱- نظام بخشی^۱ ۲- تحقق بخشی^۲، رابطه نظام بخشی همان رویکرد عینی است که به محیط اطراف نظام می‌بخشد تا آن را بشناسد و مورد استفاده قرار دهد، رابطه تحقق بخشی آن رویکردی است که به معنا و باطن زندگی توجه دارد. (Buber,1974:12)

فلسفه بوبر متمرکز بر رابطه بین خود با دیگری است که این رابطه می‌تواند بصورت امری آفاقی^۳ یا انفسی^۴ باشد در زمانی که این رابطه به صورت امر آفاقی صورت پذیرد می‌تواند حیات دینی، اجتماعی و اخلاقی را دچار نوعی پیچیدگی سازد پس باید به حضوری پاسخ داد که در آن نسبت انفسی برقرار شود. (Bunnin,2009:92) در رابطه «من-آن» اصولاً به صورت متداول «من» سایرین را به عنوان امر ابژه تجربه می‌کند. در رابطه «من-تو»، دیگری به عنوان امر ابژه تجربه نمی‌شود بلکه درون رابطه‌ای متقابل و دوسویه قرار می‌گیرد. (Wright,1998:105) البته تمایز میان این دو رابطه اینگونه نیست که رابطه میان انسان و انسان را «من-تو» و رابطه میان اشیاء و حیوان را «من-آن» خواند بلکه اختلاف، میان نحوه ایجاد رابطه است. رابطه «من-تو» و «من-آن» می‌تواند میان انسان با هر موجود دیگری از جمله انسان، حیوان و درخت رخ دهد. (Buber,1965:xIv) از آنجایی که هدف این مقاله بررسی عناصر عرفانی در اندیشه‌های مارتین بوبر است، بنابر این پس از بیان مختصری از زندگی و اندیشه‌های وی سعی شده تا بیشتر به مولفه‌های عرفانی و آنچه که منجر می‌شود یک فیلسوف اگزیستانسالیستی را در زمره عرفا قرار دهد مورد مذاقه قرار گیرد.

تاثیرگذاران بر تفکر بوبر

با توجه به اینکه آثار بوبر به گونه‌ای پیچیده به نظر می‌رسد صرف توجه کردن به آثار وی پژوهشگر را به طور کامل و دقیق به گنه افکار بوبر نمی‌رساند بلکه برای دستیابی به

1 - Orientation

2 - Realization

3- objective

4- subjective.

اندیشه‌های بوبر باید آنچه که در تفکر وی تاثیر گذاشته مورد بررسی قرار گیرد. بوبر پیش از اتمام دبیرستان به شدت تحت تاثیر کانت و نیچه قرار گرفت (Buber, 1965: 12) او به شدت درگیر مسأله مکان نا متناهی و پایان ناپذیری زمان لا یتناهی شده بود و این موضوع برای وی غیر قابل حل به نظر می‌رسید تا آنکه با کتاب تمهیدات کانت و پس از آن با کتاب «چنین گفت زرتشت» نیچه آشنا می‌شود بینش کانت مبنی بر اینکه زمان و مکان ساختارهای ذهن هستند بوبر را تسلی داد و تاثیر آرام بخشی بر وی نهاد اما سوال دیگری برای وی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه: اگر زمان و مکان صورت‌های ادراک بشری‌اند پس ماهیت حقیقت غایی چیست؟ و اگر وجود با حقیقت غایی را نتوان به لحاظ تصویری با مفاهیمی چون متناهی و نا متناهی فهمید، پس چگونه می‌توان آن را درک کرد؟ اگر زمان صرفاً صورتی است قابل درک انسان در کجا قرار دارد؟ در واقع زمان یک حقیقت فرا بشری است که انسان سعی دارد آن را بعنوان یک حقیقت کشف کند نه بعنوان زمانی که در عرف معمول با ساعت تعیین می‌شود در واقع بوبر تلاش می‌کرد تا معمای زمان را با فراتر رفتن از زمان حل کند و ابزاری برای این فراتر رفتن بیابد، در واقع تلاش او برای درک امر سرمدی^۱ و امر بی‌انتهای^۲ بود.

در طول دست و پنجه نرم کردن با مفهوم ابدیت، بوبر عمیقاً تحت تأثیر کتابی از نیچه با عنوان چنین گفت زرتشت^۳ قرار گرفت که نه تنها سبک و روش نیچه بلکه اندیشه وی به خصوص مفهوم بازگشت^۴ ابدی نیز بوبر را تحت تأثیر قرار داد. هرچند این نظریه مورد توجه بوبر واقع شد اما او نتوانست مفهوم بازگشت ابدی را بپذیرد زیرا به باور وی این مفهوم «بی‌همتایی همه رویدادها» را نقض می‌کرد. در واقع این دیدگاه نقش محرک را برای اندیشه او ایفا کرد. در این مورد بوبر نظریه جدیدی را ارائه می‌دهد. ایده جدید بوبر این است که ابدیت ما را در ارتباط با زمان قرار می‌دهد. ابدیت می‌تواند ما را در ارتباط با زمان قرار دهد، گرچه ما ماهیت ذاتی آن را درک نمی‌کنیم. ما می‌توانیم از طریق این ارتباط در این جهان

1- The eternal

2- The timeless

3- Thuse Spoke Zarathustra

۴- بر اساس نظریه بازگشت ابدی هر چه هست دوباره باز خواهد گشت و هرچه هست بازگشت خودش است یعنی همه چیز قبلاً اتفاق افتاده و دوباره نیز دقیقاً به همان صورت قبلی خود اتفاق خواهد افتاد و این امر همیشگی است.

احساس راحتی کنیم این تأکیدی است بر ارتباطی که به درون مایه اصلی در اندیشه بوبر تبدیل می‌شود. بوبر پس از نیل به این نکته که انسان صرفاً با تصدیق نوعی ارتباط با ابدیت می‌تواند از پوچی برهد، کوشید ایده خود درباره این ارتباط و ارتباط به طور کلی را بسط دهد. در این خصوص می‌توان از لودویگ فویر باخ^۱ نام برد که آرایش بر بوبر تأثیر گذاشت. به گفته بوبر: «فویر باخ به او انگیزه‌ای سرنوشت‌ساز داده است» (buber, 1960:13) همچنین بوبر علاقمند به مطالعه عرفان در ادیان مختلف بود زیرا در عرفان انسان با لحظات خاصی مواجه می‌شود که یکسری احوال به انسان دست می‌دهد و می‌تواند بدان وسیله نیروهای زندگی را متمرکز سازد و بدین ترتیب زندگی خلاق که جزئی از پیام نیچه بود قابل دسترس می‌شد زندگی خلاقیتی که بیانگر شور عرفانی برای رسیدن به وحدت است. (Diamond, 1960:5-7)

اندیشه مارتین بوبر

پیام اصلی و محوری تعالیم بوبر این است که «هر زندگی واقعی مواجهه است، مواجهه‌ای میان «انسان و دیگری»، بوبر این جمله را در کتاب من و تو بیان می‌دارد و در کتاب میان انسان و انسان قلمرو زودگذر «میان» را به عنوان واقعیتی وجود شناختی بیان می‌دارد. اینکه هر زندگی واقعی مواجهه است به این معنا نیست که انسان برای مواجهه شدن با «دیگری» وجود مستقل خود را رها سازد یا اینکه خود را در جمعیت غرق کند و فردیت خود را با یک نقش اجتماعی معامله کند. نسبت «من - تو» به انسان می‌آموزد که با دیگران مواجه شود و در این مواجهه وجود مستقل خود را حفظ کند. (Buber, 1965:xv) بوبر قائل به دو رابطه اساسی است که انسان می‌تواند با جهان پیرامون خود داشته باشد، یکی رابطه‌ای است که در کلمه مبنایی «من - تو» بیان می‌گردد و دیگری رابطه‌ای است که در کلمه مبنایی «من - آن» متضمن صورتی از بهره مندی، تسلط و کنترل است. البته از نظر مارتین بوبر این اختلاف به ماهیت بزه‌ای که انسان با آن رابطه برقرار می‌سازد مربوط نمی‌شود، بنابراین چنین نیست که هرگونه رابطه میان اشخاص «من - تو» و هرگونه رابطه با حیوانات و اشیاء «من - آن» باشد بلکه اختلاف میان آن دو به خود رابطه مربوط می‌شود. رابطه «من - تو» رابطه‌ای بی‌واسطه و متقابل است که می‌تواند بین انسان با هر چیز دیگری رخ دهد مانند انسان، حیوان، گیاه و یا حتی با یک شیء یا اثری هنری و از طریق آن‌ها ممکن است رابطه

میان انسان با خداوند رخ دهد.

همچنین بوبر بر شخص بودن خداوند در کتاب مقدس تأکید می‌کند خداوند امر مطلق است موجودی مطلق که به منظور مواجه شدن با انسان شخص می‌شود و این امر لطمه‌ای به مطلق بودن او نمی‌زند زیرا او خود را به خداوند شخصی تنزل نداده، بلکه به عنوان شخص مطلق به درون رابطه وارد شده است (Buber, 1988:29) و گناه به معنای خود داری از ورود به درون رابطه و عدم پاسخگویی به خداوند است، به عقیده بوبر گناه موجودی شیطانی است که مخفیانه در پشت در خانه منتظر است و تمام هم و غم او وسوسه کردن انسان است، با این وجود، انسان می‌تواند بر او مسلط شود به نظر وی انسانی که مرتکب گناه می‌شود مخالفت با خداوند کرده، گناه کار کسی است که در ارتباط با خداوند کوتاهی کرده باشد؛ یعنی تعهد خود را نسبت به خداوند انجام نداده است. همچنین بوبر با این ایده سقراط که می‌گوید انسان آگاهانه اقدام به انجام کار غلط نمی‌کند مخالف است او می‌گوید آزادی در عالم ناسوتی بدین معناست که انسان حداقل اختیار را داشته باشد که به گونه‌ای آگاهانه کار غلط را انجام دهد.

تحولات فکری مارتین بوبر

برخی از اندیشمندان تفکر مارتین بوبر را به سه دوره تقسیم کرده‌اند که این سه دوره فکری به یکدیگر مرتبط هستند و هر یک شکل پخته‌تر و مفصل‌تر مرحله قبلی محسوب می‌شود. تفکر وی در آغاز دارای قالب عرفانی بود، اما بتدریج دیدگاه وی از عرفان به سوی فلسفه اگزیستانسیالیستی سوق یافت هرچند عناصر عرفانی هنوز در این مرحله آشکار است اما بوبر رفته رفته مفهوم وحدت عرفانی میان انسان و خدا را کنار گذاشت و به جای آن مفهوم مواجهه میان آن دو را پذیرفت. مفهومی که ضمن حفظ وجود مستقل دو طرف، فائل به ایجاد رابطه میان آن دو می‌گردد. این نظریه اساسی، مبنای تفکر رشد یافته‌ای شد که با قوت شعری و فلسفی در اثر مشهور وی تحت عنوان من و تو بیان گردید در این کتاب رهیافت اگزیستانسیالیستی به رهیافت همسخنی مبدل شده است که در واقع مرحله آخر تحول فکری بوبر محسوب می‌شود، این رهیافت بر تمام آثار بعدی او سایه افکند. با بررسی مراحل سه گانه می‌توان به این نتیجه دست یافت که رابطه «من-تو» در همان مرحله اولیه یعنی مرحله عرفانی شکل می‌گیرد که در آن طرفین رابطه در یک «وحدت» با یکدیگر مرتبط می‌شوند و در مرحله دوم یعنی اگزیستانسیالیستی (تحقق بخشی) این رابطه با کل زندگی

تحقق می‌یابد که متفاوت از مرحله اول است البته تفاوت‌هایی نیز با مرحله سوم دارد. رابطه «من-تو» در مرحله عرفانی در درون نفس و در واقع در درون فرد رخ می‌دهد نه بین انسان و دیگری، اما در مرحله سوم رابطه «من-تو» مبتنی بر گفتگوی بین موجودی با موجود دیگر است و در واقع رابطه واقعی و حقیقی منوط به تحقق مرحله سوم فکری بوبر است. البته همان طور که گفته شد بیشتر اندیشه‌هایی که در دوره نخستین عرضه شده در دوره‌های بعدی رد و طرد نشده، بلکه فقط صورت آن‌ها تغییر یافته است. بدین ترتیب در مرحله اگزستانسیالیستی بیشتر عناصر عرفانی وی حفظ شده است و فلسفه همسخنی او به نوبه خود عناصر مهم عرفان و اگزستانسیالیستی را دربر می‌گیرد.

۱- مرحله عرفانی

اصطلاح عرفان در عمومی‌ترین مفهومش می‌تواند اینگونه معنا شود: «عارف کسی است که خداوند را بطور مستقیم و در نگاه خویش، بطور واقعی تجربه کرده باشد یا حداقل کسی است که می‌کوشد به چنین تجربه‌ای نائل شود.» (Scholem, 1969:5) در این معنای وسیع می‌توان اظهار داشت که بوبر در طول کل حیاتش یک عارف بوده البته عرفان در برخی از تعاریف تخصصی‌تر به معنای اتحاد روح با خداوند است، عرفان در معنای اخیر یکی از مراحل بسط اندیشه بوبر است اما او از این مرحله فراتر می‌رود ولی هرگز مولفه‌های عرفانی از اندیشه‌های وی حذف نمی‌شود. قابل ذکر است دیدگاه‌های عرفانی بوبر متأثر از سنت‌های شرقی از جمله هندوئیسم، بودیسم، دائوئیسم و مهمتر از همه اندیشه وی تحت تأثیر عهد عتیق و حسیدیم است. همانگونه که پیش از این نیز بیان شد عرفای آلمانی چون اکهارت و بوهم و بحث وحدت وجود مطرح شده از سوی آنان نیز تأثیرات بسزایی در دیدگاه‌های عرفانی او داشتند. از نظر بوبر اکهارت بزرگترین متفکر عرفان غربی است. این عرفا راه را برای ورود او به عرفان یهودی هموار ساختند و آشنایی با حسیدیم اندیشه‌های عرفانی او را کامل ساخت.

در واقع می‌توان گفت در زمینه مطالعات دین یهود بوبر اولین یهودی غربی بود که قدرت ذاتی و حیاتی فرقه حسیدیم را کشف کرد و بدان بعنوان سرمشق بزرگی از قدرت دینی برای حیات جدید نگریست. مجموعه‌ای از آثار وی تحت عنوان داستان‌های حسیدیم منتشر شد. البته توجهی به آن بخش از تعالیم حسیدیم که مربوط به شریعت و کبالا^۱ بود

1 - Kabbalah.

نداشت. (Reines, 2007, vol.2:245) بوبر با این نهضت عرفانی که به وسیله جماعتی از یهودیان اروپای شرقی در قرن‌های ۱۹ و ۱۸ شکل گرفته بود آشنا شد و مورد توجه او واقع گردید و به مدت ۵ سال به مطالعه متون حسیدیم پرداخت و بیش از نیم قرن وقت خود را صرف بازگویی داستان‌ها و تعالیم دینی این نهضت کرد، این امر منجر شد تا این فرقه ناشناخته تبدیل به یکی از نهضت‌های عرفانی بزرگ جهان شود. (Buber, 1960:3-4)

از آنجایی که فرقه حسیدیم تأکید زیادی به داشتن زندگی زاهدانه دارد مارتین بوبر نیز به این امر توجه داشته است. البته حادثه‌ای باعث شد که مارتین بوبر اعمال زاهدانه را کنار بگذارد و شیوه جدیدی را در تفکر خود اتخاذ کند که همراه با مسئولیت است تجربه‌ای که او را با مفهوم مسئولیت آشنا ساخت به قرار زیر است:

یک روز ظهر، بوبر در حالی که از صبح آن روز غرق در اشتیاق و جذبه عرفانی بود، مرد جوان ناشناسی به دیدار او آمد، بوبر به گمان اینکه او نیز از جمله کسانی است که عادت دارند در این وقت روز او را ملاقات کنند و با وی گپ بزنند، زیاد به او اعتنا ننمود و هرچند با توجه و گشادگی با او گفتگو کرد اما از حدس زدن سؤالاتی که او مطرح ساخت خودداری کرد. دیری نگذشت که توسط یکی از دوستان او با خبر می‌شود که آن جوان در جنگ کشته شده است و تازه به محتوای حقیقی آن سؤالات پی برد و فهمید که او به طور اتفاقی نزد وی نیامده بود، بلکه تقدیر او را نزد بوبر فرستاده است و او نه برای یک گپ دوستانه بلکه برای اتخاذ تصمیم نزد بوبر آمده است. وقتی انسان در عین ناامیدی نزد کسی می‌رود چه انتظاری دارد؟ یقیناً حضوری را انتظار دارد که به واسطه آن گفته شود که در هر حال معنا وجود دارد. از آن پس بوبر از دینی که جز انزوا، وجد، شوق و جذبه چیز دیگری نداشته باشد، دست کشید و توجه‌اش را به زندگی هر روزی جلب کرد از نظر وی رازی برای آشکار شدن دیگر وجود ندارد اگر هم هست در همین زندگی هر روزی سکنی گزیده که میتوان از طریق همین زندگی به آن دست یافت و آنچه در این زندگی از نظر بوبر حائز اهمیت است و باعث کمال انسانی می‌شود را تعهد و مسئولیت داشتن در قبال هر لحظه زندگی می‌دانست. (Buber, 1965:31) پس از آن از نظر او تقسیم زندگی به زندگی دینی و زندگی هر روزی در این جهان تقسیم نادرستی است و در همین زندگی هر روزی می‌توان به امور معنوی دست یافت و نیازی به فراموش کردن این جهان نیست بلکه لازمه دست یافتن بدان است. حادثه مذکور باعث شد تا بوبر از هر نوع قانون و حکمی که مانع اجرای مسئولیت‌های فردی وی در مقابل دیگران شود گریزان باشد و از آن سرباز زند.

این حادثه باعث شد که بوبر عرفان گوشه‌گیر و منزوی که به عنوان هدف و مقصد در نظر گرفته می‌شود را ترک کند. خلسه‌مرتاضانه برای وی دیگر، جنبه‌ای الهی نداشت، بلکه جنبه‌ی شیطانی به خود گرفت. در بینش جدید انسان دیگر تمایلات و شهوات را در خود نمی‌کشد، بلکه به کمک آن به خداوند خدمت می‌کند، دیگر حضور خدای غیر شخصی در اعماق نفس عارف منزوی حائز اهمیت نیست بلکه نسبت دوطرفه و متقابل «من» بشری و «تو» الهی است که در تقابل و مواجهه حضور دارد و مورد توجه واقع می‌شود. البته برخی بر این اعتقاد هستند که بوبر از مرحله عرفانی عبور می‌کند و دیگر پا به حوزه عرفانی نمی‌گذارد. به نظر بنده مارتین بوبر شیوه تفکر عرفانی خود را تغییر داد و این به معنای کنار گذاشتن عرفان نیست، صرفاً مولفه‌های عرفانی وی تغییر می‌کند. در این نگاه برای دستیابی به سعادت و رسیدن به معنویت نیاز به جستجوی آن در دوردست‌ها و یا انجام یکسری شعائر سخت دینی نیست. خداوند در همین جهان خاکی قابل حصول است. همچنین برای برقرار ساختن رابطه با خداوند نیازی به محو شدن «من» نیست بلکه در حالی که «من» بطور مستقل حفظ می‌شود هر کسی می‌تواند با دیگران و خداوند رابطه برقرار سازد بنابراین وجود انسان در همین عالم مادی ارزشمند و مقدم بر ماهیت است و همین نگاه تفکر مارتین بوبر را بسوی اگزیستانسیالیسم سوق داد. در واقع بوبر جستجوی مابعدالطبیعه را رها نکرد بلکه بدین نتیجه نائل شد که معنویت را می‌توان در جهان ماده و در لحظه به دست آورد و مولفه «مسئولیت» یکی از مباحث مهم در ایجاد این روابط است که باید بدان توجه داشت بدین معنا انجام یک سری امور شرعی ملاک برقراری رابطه با خداوند نیست.

۲- مرحله تحقق بخشی (اگزیستانسیالیست)

دومین مرحله فکری بوبر پس از مرحله عرفانی، مرحله تحقق بخشی است، بوبر بیان می‌دارد انسان دارای دو حرکت است یک حرکت بسوی خود دوم حرکت به سوی دیگری، در حرکت بسوی خود دیگری متعلق شناخت (ابژه) تلقی می‌شود، در حرکت به سوی دیگری فرد به دیگری اجازه می‌دهد که خودش باشد. بوبر این دو حرکت را به ترتیب عملکردهای نظام بخشی و تحقق بخشی می‌نامد در عملکرد نظام بخشی که مطابق با رابطه «من-آن» است دیگری ارزشی ندارد و صرفاً موضوع طرح‌های ماست اما در عملکرد تحقق بخشی که نزدیک به رابطه «من-تو» است دیگری فی نفسه محترم و دارای ارزش است. (Wood, 1969:36-37) این رویکرد در واقع مواجهه انسان با جهان را ترسیم می‌کند. بوبر در

اولین اثر مستقل خود تحت عنوان دانیال از مفاهیمی چون وحدت، تحقق بخشی و خلاقیت بهره برده است این کتاب نمایانگر مرحله‌ای از آن دوره انتقالی است که از عرفان اولیه بوبر به فلسفه همسخنی وی رهنمود می‌گردد. بوبر با این مسأله روبه روست که چگونه می‌توان بدون بازگشت به عینیت خام که پیش از کانت مطرح بود به حقیقت دست یافت. البته همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد بوبر با کانت هم عقیده بود که وجود فی نفسه غیرقابل دسترسی است و معرفت از طریق مقولات فاهمه امکان پذیر است و نظم زمان و مکان بر تجربه تحمیل می‌شود اما بوبر در پی راهی برای شناخت واقعیت فی نفسه بود در پاسخ، او بیان می‌دارد که انسان علاوه بر عملکرد نظام بخشی دارای عملکرد تحقق بخشی نیز هست که منجر به ارتباط حقیقی انسان با خداوند و دیگر انسان‌ها و طبیعت می‌شود. وی در نظریه تحقق بخشی از ویلهلم دیلتای، نیچه، سورن کی یرکگور تأثیر پذیرفته است. بوبر، نیچه را خالق ارزش‌های جدید در زندگی می‌خواند. بوبر توجهش به خلاقیت و جایگزینی امور انضمامی به جای انتزاعی را از نیچه وام گرفته است. همچنین ارتباط مستقیم میان فرد و خداوند که در آن فرد خداوند را «تو» خطاب می‌کند را از کی یرکگور متأثر شده است. (Friedman, 1955:35)

۳- مرحله همسخنی (دیالوگ)

وقتی صحبت از همسخنی^۱ (دیالوگ) به معنای گفت و گو یا گفت و شنود می‌شود اولین چیزی که در ذهن تداعی می‌شود حضور دو شخص است شخصی که سخن می‌گوید و دیگری که می‌شنود و در صورت نیاز پاسخ می‌دهد این نوع سیستم در زندگی اجتماعی بسیار کاربردی است و نقطه مقابل تک سخنی^۲ (مونولوگ) است که اصولاً در اکتشافات علمی، آنجایی که یک طرف مسأله ماده است شکل می‌گیرد هرچند در تعاملات بشری نیز دیده می‌شود.

یکی از آثاری که به روشنی به تبیین فلسفه همسخنی می‌پردازد کتاب من و توی مارتین بوبر است که در آن دو واژه مرکب «من - تو» و «من - آن» را مطرح می‌سازد که دو طریقه برای خود شدن (من) است زیرا این دو طریقه اساسی باعث ایجاد ارتباط می‌شود و به دو نحوه هستی انسان اشاره دارد که هر کدام به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌شود.

1- Dialogue.

2- monologue.

(Stewart,2001:35) در این نوع تفکر بوبر به بحث در باب رابطه انسان با پیرامون خود از طریق «من-تو» و «من-آن» می‌پردازد که در ادامه شرح مفصل آن ارائه می‌شود. مارتین بوبر رابطه «من-تو» را در مقابل رابطه «من-آن» مطرح کرد و از این طریق ایده دیالوگ را وارد عرصه فلسفه کرد. از نظر بوبر گفت‌گو حالتی است که انسان را وارد حوزه رابطه می‌کند و از این طریق می‌تواند وجودی اصیل داشته باشد. (CF:olher,2005:42-3) قلمرو گفتگو تنها قلمرویی است که افراد به صورت آزادانه با یکدیگر رابطه برقرار می‌سازند و در عین حال که مسئولیت خود را بر عهده دارند نسبت به دیگران و طبیعت نیز مسئولانه عمل می‌کنند. بوبر اغلب در نوشته‌های خود هدف و سیمای اولیه جهان بشری را دیالوگ می‌داند. انسان برای کامل‌تر شدن خویش تلاش می‌کند تا از تنهایی بسوی حیات دیالوگ سوق یابد بنابراین حیات بشری منوط به مخاطب حقیقی قرار گرفتن و پاسخ به این خطاب دادن است از نظر بوبر زبان هرگز قبل از خطاب وجود ندارد البته صحبت کردن انسان مربوط به کنجکاو‌های وی می‌شود که خارج از وضعیت دیالوگ محسوب می‌شود زیرا این نوع ویژگی، انسان را به ایجاد خطاب سوق نمی‌دهد. (Breakthrough Freed...1979:53-4) زیرا در همسخنی صرف سخن گفتن دو طرف ملاک رابطه نمی‌شود بلکه گشودگی، همدلی و دو سویه بودن از مشخصه‌های برجسته این نوع رابطه است چه بسا دو شخص می‌توانند کلامی با هم سخن نگویند ولی به نحوی با یکدیگر روبه‌رو شوند که در رابطه دیالوگ قرار گیرند.

رابطه بین انسان و خداوند از منظر مارتین بوبر

بسیاری از اندیشمندان مارتین بوبر را فیلسوفی جهانی می‌خوانند که البته سخنی به گزاف نیست اما پیش از آنکه مارتین بوبر را به خاطر نوع دیدگاه متفاوتش فیلسوف بدانیم باید او را یک عارف حقیقی خواند هرچند برخی به صورت ضمنی و اشاره‌ای به افکار عرفانی مارتین بوبر پرداخته‌اند اما همیشه مارتین بوبر به عنوان یک فیلسوف به جهانیان معرفی می‌شود نه عارف، حال آنکه طرح مبحث رابطه مخصوصاً توصیف رابطه بین انسان و خداوند بدان گونه که مارتین بوبر مطرح می‌سازد جز از افکار یک عارف هرگز از پس افکار فردی عقل‌گرا تراوش نخواهد شد. چه بسا رابطه انسان و خدا از منظر یک فیلسوف از سنخ رابطه علت و معلولی است همچنین تصویر فقیه از این رابطه، رابطه عبد و مولایی است و بر ترس از خداوند استوار است و در نگاه صرف زاهدانه که بحث بهشت و جهنم و صرف

اطاعت برای دریافت نعمات و دوری جستن از مجازات مطرح می‌شود، نگاهی است که بیشتر با عقل معاش سرو کار دارد و رابطه‌ای که حاصل می‌شود بر اساس تجارت است. اما در تصویری که عارفان عاشق از خداوند ترسیم می‌کنند می‌توان با خداوند رابطه‌ای دو سویه و متقابل بر قرار ساخت افرادی که قائل به این نوع الگو هستند عموماً معتقد به خدای متشخص و انسان وارند چنین الگویی امکان برقراری رابطه‌ی دوستی، گفتگو... را فراهم می‌سازد در این رابطه الگوی عبد و بندگی مبدل به رابطه‌ی عاشق و معشوق می‌شود. و ما در سنت اسلامی عرفای بسیار بزرگ و نامی داریم که همگی در مناجات‌های سحرگامی و ناله‌های شبانه خود با خداوند سخن می‌گفتند و همیشه به دنبال رابطه‌ای دو سویه و صمیمانه با خدای خویش بودند و اوج این صمیمیت و نزدیکی را با ادای واژه‌های من و تو بیان می‌داشتند، برای مثال یکی از عرفای اسلامی که در مناجات و گفتگوهای خود بسیار از واژه من و تو برای خطاب قرار دادن خداوند و مورد خطاب قرار گرفتن از جانب خداوند استفاده می‌کند ابوالحسن خرقانی است. این نوع شیوه سخن گفتن مبین صمیمیت و قربت میان انسان و خداوند است. نقل شده «شبی نماز می‌کرد. آوازی شنید که همان بولحسنو، خواهی که آنچه از تو می‌دانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند؟ شیخ گفت ای بار خدایا خواهی تا آنچه از رحمت تو می‌دانم و از کرم تو می‌بینم با خلق بگویم تا هیچ کس وجود نکند؟ آوازی شنید که نه از تو نه از من «همچنین نقل شده: «گفت روی به خدای باز کردم. گفتم: الهی روز قیامت داوری همه خلق بگسلد آن داوری که میان من و توست نگسلد. همچنین در جای دیگر گفته شده «تو مرا چیزی گفتی که درین جهان نیاید. من را جوابی گفتم که در هر دو جهان نیاید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۴) این من و تو گفتن‌های خرقانی نشان از نوعی صمیمیت و برقراری رابطه‌ی مستقیم بین انسان و خداوند است البته در اینجا تفاوتی نیز با اندیشه‌های مارتین بوبر به چشم می‌خورد و آن این است که خرقانی معتقد است در هنگام سخن گفتن با خداوند «من» غایب می‌شود و نمی‌توان در حین برقراری ارتباط هم «من» وجود داشته باشد و هم حق، در این باب می‌فرماید: «پرسیدند که تو خدای را کجا دیدی؟ گفت آنجا که خویشتن را ندیدم»... آنچه نقل شد کاملاً با اندیشه‌های مارتین بوبر مطابقت دارد بنابراین با مطالعه نظرات مارتین بوبر در باب رابطه «من - تو» که ختم به «تو»ی ابدی و بحث زیبای رابطه‌ی انسان و خداوند می‌شود ما را بر این باور خواهد رساند که مارتین بوبر پیش از هر چیزی عارف بوده است حال در اینجا سعی می‌شود تا پس از توضیح مختصری در باب رابطه «من - تو» و «من - آن»، رابطه انسان و

خداوند به صورتی جدی‌تر مورد بررسی قرار گیرد.

رابطه «من - تو» و رابطه «من - آن»

نخستین تحول کپرنیکی در تفکر فلسفی ایمانوئل کانت صورت گرفت که در آن بنیاد جهان عینی و ارتباط انسان با آن را که اساس شناخت محسوب می‌شود، توضیح می‌دهد. همانگونه که سیارات به دور خورشید می‌گردند انسان نیز قطب مرکزی موضوعاتی است که در جهان ابژه وجود دارند، هر چند نظریه رابطه «من - تو» بوبر متفاوت از تفکرات کانت است اما می‌توان آن را دومین تحول کپرنیکی خواند. «من - تو» یک رابطه ساده بشری است که در آن آنچه اتفاق می‌افتد «بین» شرکاء در رابطه‌ای قاطع است و شخص می‌تواند واژه ابتدایی «تو» را برای سخن گفتن بکار ببرد. بوبر قطعاً مدل کانت در مورد ابژه و سوژه را که در آن سوژه مرکز و ابژه حول آن می‌گردد را رد می‌کند زیرا «تو» در مواجهه با «من - تو» یک سوژه‌ای که قطب مرکزی باشد نیست بلکه هر دو از ارزش‌های مساوی برخوردار هستند. اظهاراتی که در چندین صفحه نخست کتاب من و تو آمده بیانات اصلی هستی‌شناسی «من - تو» بوبر را دربردارد. در این کتاب بوبر تمایز میان «من - تو» و «من - آن» را کاملاً شرح می‌دهد مهمترین تمایز این است که وقتی شخصی با کسی به عنوان «تو» صحبت می‌کند با تمام وجودش این عمل را انجام می‌دهد اما در رابطه «من - آن» هرگز با کل وجودش صحبت نمی‌کند. (Gordon, 2001: 115-17) بینش اساسی بوبر مربوط به تفاوت میان رابطه برقرار کردن با شیئی (امرابجکتیو) و میان رابطه برقرار کردن با شخص (تو) است که مورد خطاب «من» قرار می‌گیرد و پاسخی که «من» به این خطابه می‌دهد. در ساده‌ترین شکل، این تفاوت معمولاً مربوط به طریقه رابطه برقرار ساختن بین فرد با شیء بی‌جان از یکسو و رابطه برقرار ساختن فرد با شخص زنده از سوی دیگر است، اشیاء بی‌جان عموماً مورد تماشا و تجربه قرار می‌گیرند اما با شخص زنده صحبت می‌شود، البته این تمایز نمی‌تواند به راحتی مبنا قرار گیرد، چه بسا موجود زنده هم می‌تواند مانند یک شیئی مورد نگرش واقع شود و یا به اصطلاح بوبر به «آن» تبدیل شود، هر وقت شخص صفات ابجکتیو را برای دیگری قائل شود و به عنوان بخشی از جهان نگاه شود و آن را در سلسله علت‌ها در نظر بگیرد، در یک رابطه «من - آن» قرار می‌گیرد همچنین یک شیء می‌تواند به «شخص» تبدیل شود. از مشخصه رابطه «من - آن» غیر اصیل بودن «آن» است زیرا «آن» صرفاً مورد تجربه واقع می‌شود و منفعل است. هنگامی که دیگری برای «من» تبدیل به «آن» شود، «من»

کاملاً تنها می‌شود زیرا «من» شخص را در جایگاه اشیاء قرار می‌دهد. از این‌ها گذشته جایگاه «من» در مقابل «آن» از این قرار است: «من» قضاوت می‌کند، مشاهده می‌کند و جهان خارجی تنها در آن حدی که به درون «من» ورود می‌کند با «من» مرتبط می‌شود. (wyschogrod,2006:715) البته بوبر در توصیفات اولیه خود از «من - تو»، بیان می‌دارد که شخص نمی‌تواند همیشه در بین «من - تو» بماند، هر «تو»یی می‌خواهد سرانجام به «آن» تبدیل شود. لحظات «من - تو» در شخص می‌تواند ادامه یابد و افزون‌تر شود و بر حیات شخص تاثیر گذارد که در این حالت ذهن از لحظات خاص وجودی «تو» مملو می‌شود و حضور دیگری و فیض می‌تواند الهام بخش انتخاب‌ها در وضعیت‌های جدید باشد که در آن، موقعیت فرای خود را در می‌یابد. (Gordon,2001:122) بی‌شک معرفتی که از مواجهه با شخص بعنوان انسان ناطق حاصل می‌شود کاملاً متفاوت از معرفتی است که با شخص به عنوان امر ابجکتیو یا شیء حاصل می‌شود. (Donovan,2000:376) رابطه «من - تو» رابطه‌ای اصیل است زیرا بین «من» و «تو» قرار می‌گیرد و مورد خطاب واقع می‌شود. «تو» دیگر شیئی در میان دیگر اشیاء جهان محسوب نمی‌شود، کل جهان در پرتو این «تو» مورد مشاهده واقع می‌شود نه اینکه «تو» در پرتو جهان قابل دیدن باشد قابل ذکر است که تفاوت، میان وضعیت رابطه «من - تو» و «من - آن» نیست بلکه این «من» است که منجر به ایجاد وضعیت‌های مختلف می‌شود. «من» ی وجود ندارد که گاهی اوقات مربوط به «تو» و گاهی اوقات مربوط به «آن» باشد در اینصورت هم «آن» و هم «تو» می‌توانستند اشیایی باشند که درون حوزه «من» شناور باشند و هر لحظه از آن حوزه خارج شوند (wyschogrod,2006,vol.1:715)

بوبر بیان می‌دارد که از طریق رابطه «من - تو» انسان در یک حالت عرفانی با خداوند مواجهه می‌شود و در مقابل آن، رابطه «من - آن» قرار دارد که بطور فزاینده‌ای در جهان تکنولوژی و در همه جا قابل مشاهده است. (Tyman,2005:444) همچنان وی تاکید می‌ورزد که اصطلاح وحی^۱ نیز باید در رابطه «من - تو» درک شود. مضمون وحی، پیام خداوند است که مشتمل بر سلسله‌ای از حقایق فاقد زمان می‌باشد، وحی شخص را در یک وضعیت دیالوگ قرار می‌دهد همچنین وی بیان می‌دارد که هر شیئی که در معرض رابطه قرار می‌گیرد می‌تواند میانجی وحی خداوند باشد هر چند خداوند به صورت آفاقی تجربه نمی‌شود. (Rae,2005:409) او بیان می‌دارد که رابطه متفاوت «من - تو» و «من - آن» می‌تواند بر یک

امر مشابه دلالت داشته باشد. از نظر بوبر «من» مستقلی که ذاتاً و به تنهایی به خلق خود بپردازد وجود ندارد. «من» تنها به دو طریق قابل شناخت است و هستی می‌یابد، یا از طریق رابطه با «تو» یا از طریق رابطه با «آن». (Jones, 2000: 316) در عین حال «من» در رابطه «من - تو» متفاوت از «من» در رابطه «من - آن» است. «من» به تنهایی نمی‌تواند «من» شود زیرا او تنها در متن رابطه برقرار ساختن با هر یک از «تو» یا «آن» شکل می‌یابد و ظاهر می‌شود و هرگز مستقل از این رابطه دیده نمی‌شود. (Wyschogror, 2006, vol. 1: 715) البته «من» در رابطه «من - آن» از تصدیق دیگری همانگونه که فی نفسه است خودداری می‌کند اما در «من - تو» دیگری را همانگونه که فی نفسه هست تصدیق می‌کند. قابل ذکر است که رابطه «من - آن» مقوله‌ای منفی نیست بلکه برای حیات بشری ضروری است چه بسا انسان از طریق «من - آن» جهان پیرامون خود را می‌شناسد و طبیعت را تحت کنترل خود در می‌آورد رابطه «من - آن» وقتی به امر منفی مبدل می‌شود که از حالت طبیعی خود خارج شود و مدعی تسلط یافتن بر کل حقیقت باشد زیرا امکان پاسخگویی به سطوح عمیق‌تر معنا؛ یعنی مواجهه با «تو» از بین می‌رود در این حالت فرد صرفاً مجذوب مقاصد و مشغولیات خود است و توجهی به ایجاد مواجهه‌ای از طریق پاسخ نیست. (Daimond, 1960: 21) در این نوع رابطه همیشه بخشی از وجود خارج از رابطه قرار می‌گیرد اما در رابطه «من - تو» کل وجود درگیر می‌شود و این رابطه می‌تواند آسیب پذیرتر باشد زیرا در رابطه «من - آن» بخشی از وجود خارج از این رابطه قرار می‌گیرد و در نتیجه آسیبی بدان وارد نمی‌شود. اما در رابطه «من - تو» چنین امنیتی وجود ندارد زیرا «من» با کل وجود خود «تو» را مورد خطاب قرار می‌دهد و هر پاسخی الزاماً با کل «من» مرتبط می‌شود..

رابطه با «تو»ی ابدی

بوبر در بحث خداوند به چند نکته مهم اشاره دارد یک آنکه انسان‌ها قادر به سخن گفتن با خداوند هستند اما نمی‌توانند از خداوند سخن بگویند یعنی نمی‌توان خداوند نام محدود را با یکسری جملات محدود توصیف کرد این نوع بینش را می‌توان در اشخاصی چون ابو سعید ابوالخیر نیز مشاهده کرد چه بسا او نیز معتقد بر آن بود که خداوند با انسان‌ها سخن می‌گوید و انسان نیز می‌تواند با خداوند سخن بگوید و دوم آنکه خداوند قابل جستجو کردن نیست زیرا خداوند هرگز غایب نیست و همچنین اینگونه نیست که در مکان خاصی قرار داشته باشد و ما برای یافتن او جستجو کنیم بلکه خداوند همیشه و همه جا در همین زندگی

این جهانی ما حاضراست. بنابر این هیچ ذره‌ای نیست که خداوند در آن نباشد انسان‌ها حتی با تمام دانش، تفکر و قدرتِ تمرکز نیز هرگز نمی‌توانند خدا را جستجو کنند، انسان‌ها تنها می‌توانند راه خود را پیش بگیرند و در هر قدمی که بر داشته می‌شود خواستار این باشند که این راه را به سوی راه راستین که همان راه خداوند است هدایت سازند تلاش انسان‌ها به نسبت تعهدی که دارند آن‌ها را در موفقیت در این امر کمک می‌سازد، سوم آنکه مواجهه و رابطه متقابل با هر «تو»یی منزلگاهی است در راهِ رو در رویی با خداوند، هر انسانی که در زندگی خویش در مواجهه با واقعیت‌های جهان، بدون توقع آماده‌ی رو در رویی با خداوند باشد، حضور و توانایی‌های نوینی می‌یابد و در مقام کمک کننده قرار می‌گیرد و وقتی هم رو در رو با هر «تو»یی قرار می‌گیرد در واقع با خداوند مواجه شده و همه‌ی هرچه هست را یگانه و تفکیک نیافته رو در رو می‌یابد و هیچ «تو»یی را از یاد نمی‌برد. او هر «تو»یی را که منزلگاه او بوده یا که منزلگاه او خواهد بود مقدس می‌داند. خداوند واقعیت‌غایی نیست که از واقعیت حاضری استنباط شود بلکه خداوند همیشه همانست که در همه جا در مقام «تو» مستقیماً رو در رو و مخاطب انسان‌ها قرار می‌گیرد آنچه که هرگز در کلام نمی‌گنجد.

بنابراین بوبر مدعی است بستر رابطه انسان و خداوند از طریق ایجاد رابطه بین انسان با دیگری رخ می‌دهد. روابط «من - تو» بین اشخاص به «تو»ی ابدی منتهی می‌شود وقتی انسان در رابطه‌اش با سایر موجودات پی به وجود یک سری استعدادهای بی‌همتا و نهانی می‌برد در واقع به بارقه الهی دست می‌یابد و این امر منجر می‌شود تا شخص وجود خداوند در این جهان را به حقیقت دریابد. (Silberstein, 2005, vol.2:1057) از نظر بوبر نسبت‌های انسان با «تو»های متناهی به «تو» ابدی اشاره دارد، «تو»یی که هرگز به «آن» تبدیل نمی‌شود. اساس این حقیقت آن است که وقتی انسان «تو» می‌گوید در نهایت مقصودش «تو» سرمدی است، زیرا در هر رابطه‌ای انسان به درون قلمروی میان گام می‌نهد که ارجاعی است به امر متعالی. این ارجاع به امر متعالی فقط از طریق ایجاد رابطه با «تو» متناهی تحقق پیدا می‌کند. اما این امر، «تو» متناهی را به یک وسیله صرف بدل نمی‌سازد. زیرا فقط در پاسخگویی کامل به یگانگی فرد است که ایجاد نسبت با خداوند ممکن می‌گردد فرد باید فی نفسه جدی گرفته شود تا موجبات ایجاد رابطه با امر متعالی فراهم گردد زیرا حضور «تو» سرمدی فقط وقتی ممکن است که «تو» متناهی خود را آشکار سازد و «تو» متناهی وقتی خود را آشکار می‌سازد که شخص با «دیگری» متناهی به طور غیرمشروط مواجه گردد. بنابراین هر «تو» متناهی حاکی از «تو»ی سرمدی است، جالب توجه این است که انسان برای مواجه شدن با «تو»

سرمدی لازم نیست از جهان محسوس صرف نظرکند چنانکه گویی جهان محسوس توهم است. همچنین لازم نیست به جهان مثل توسل جوید یا به ورای تجربه حسی گذر کند، زیرا عالم مثل نمی‌تواند برای ما حاضر شود و هر تجربه‌ای حتی تجربه معنوی فقط می‌تواند «آن» را به ما معرفی کند. همچنین برای حفظ رابطه نیاز به ریاضت‌های معنوی نیست بلکه نیاز به حضور و پذیرش کامل امر حاضر است و نیاز به نفی «من» نیز نیست، زیرا وجود «من» در این رابطه نیز مانند هر نسبت دیگری ضروری است. انسان برای مواجه شدن با «تو» سرمدی باید به کلیت یا وحدت خود نائل گردد. با ورود به درون نسبت با «تو»‌های متناهی است که کل شدن وقوع پیدا می‌کند بنابراین خداوند از طریق جهان قابل ملاقات است، انسان باید بیاموزد که در همسخنی، خداوند که همان «تو»ی سرمدی است را مورد خطاب قرار دهد البته در این نوع رابطه حفظ استقلال دو طرف رابطه ضروری است بوبر منحل شدن یک طرف رابطه در طرف دیگر رابطه را رد می‌کند زیرا در صورت حل شدن «من» در «تو»ی ابدی اصل اساسی نظریه بوبر یعنی این اصل را که «واقعیت فقط در مواجهه و لذا در قلمرو «میان» قرار دارد»، را نفی می‌کند. قابل ذکر است که نه «من» و نه «تو» متناهی، هیچکدام به طور کامل حاضر نیستند البته این نقص محسوب نمی‌شود بلکه صرفاً شرط مخلوق بودن است، با وجود آن انسان می‌تواند تا آنجا که ممکن است نسبت به ظهورات «تو» گشوده باشد هرچند به صورت متناوب رابطه «من - تو» و «من - آن» جایگزین یکدیگر می‌شود اما در نسبت محض با «تو» سرمدی این فقط ما هستیم که غائبیم، ولی خداوند همیشه حاضر است. از این روست که بوبر می‌گوید «تو» سرمدی بر حسب ذاتش هرگز به «آن» تبدیل نمی‌شود. ممکن است انسان از خداوند دور بماند اما این به معنای عدم حضور خداوند نیست زیرا این فقط ما هستیم که گاهی حضور داریم و گاهی حضور نداریم.

سخن آخر

بوبر همواره در طول حیات خویش در تلاش بود که نحوه فهم و تلقی مردم از رابطه شان با سایر انسان‌ها، جهان و خداوند را تغییر دهد. فلسفه او حول محور دو نحوه رابطه «من - تو» و «من - آن» دور می‌زند. رابطه «من - آن» رهیافتی متوجه به هدف و ابزار انگارانه است و ما را به دیگران برحسب استفاده و کاربردشان مرتبط می‌کند هرچند رهیافت ابزار انگارانه در عرصه تکنولوژی و فعالیت‌های عملی مناسب است اما اعمال آن بر قلمرو روابط بین انسان‌ها به غفلت و بیگانگی گسترده منجر می‌شود. در این نوع ارتباط، ما به جای آنکه

با دیگر انسان‌ها به عنوان موجوداتی منحصر به فرد و فی نفسه ارزشمند رفتار کنیم آنان را به سطح اشیاء یا ابزار تنزل می‌دهیم و از آن‌ها برای نیازها و اهداف خودمان استفاده می‌کنیم. در مقابل این رهیافت، رهیافت مبتنی بر رابطه «من - تو» قرار دارد. از طریق روابط مستقیم و فارغ از هدف مداری، فرد به دیگری به عنوان یک غایت (تو) مرتبط می‌شود نه به عنوان یک وسیله (آن) و مقام یگانه او را تأیید می‌کند و آن را می‌پرورد. ارتباط «من - تو» حسی قوی و پرمایه از معنا و هدفمندی به ما می‌بخشد. بنابراین رابطه «من - آن» نوعی از شیوه مشاهده‌های علمی یا تجربی است و هرگز کل داستان را بیان نمی‌کند. افراد ممکن است تا آنجایی که دارای خصایص فیزیکی هستند به مثابه ابژه دیده شوند و در مطالعه علمی مورد مشاهده قرار بگیرند اما افراد چیزی بیش از ابژه‌ها یا اشیاء هستند، یک شخص یک «تو» است که «من» را مورد خطاب قرار می‌دهد، که «من» با «تو» در مقام یک سوژه مواجه می‌شود. جالب توجه است که از نظر بوبر روابط «من - آن» که دارای ساختار و نظم و قاعده هستند متداوم است اما روابط «من - تو» گذرا و سیال‌اند و عاقبت در سیری قهقرایی به روابط «من - آن» باز می‌گردند. بوبر در همین مورد در کتاب من و تو می‌نویسد: «هر «تو»یی در جهان بنا بر طبیعت خود محکوم به «آن» است که یک شیء شود یا دست کم بارها و بارها وارد قلمرو «آن» شود». البته مارتین بوبر معتقد است تنها راه انسان شدن این است که وارد رابطه «من - تو» شویم. پس به واسطه روابط «من - تو» ما انسانیت خود را محقق می‌سازیم.

بوبر در بخش سوم کتاب من و تو، به موضوع خداوند یا «تو» ابدی می‌پردازد و درباره نسبت انسان با «تو» ابدی سخن می‌گوید. نسبت «من - تو» یا همسخنی، نه تنها انسان را به درون قلمرو «میان» انسان و انسان بلکه همچنین او را به درون قلمرو «میان» انسان و خداوند وارد می‌سازد؛ زیرا خداوند همان «تو» ابدی است که همه نسبت‌ها در او به یکدیگر می‌رسند. هر «تو»، جزئی اشاره‌ای است به سوی «تو» ابدی. واژه مبنایی «من - تو»، از طریق هر «تو» جزئی، «تو» ابدی را مورد خطاب قرار می‌دهد. انسان در همسخنی، به خویشتن خویش می‌رسد و از خود تعالی می‌یابد. وارد شدن به درون نسبت است که انسان را واقعاً انسان می‌سازد؛ در عین حال، از همین طریق است که انسان به حقیقت مطلق تقرب پیدا می‌کند و واجد معنای مطلق می‌شود که بر طبیعت مقید او غلبه دارد. بوبر نکته‌ای مهم را بیان می‌دارد و آن اینکه انسان‌ها بر حسب شرایط گاه در رابطه «من - تو» و گاه در رابطه «من - آن» قرار می‌گیرند و گاه تبدیل به «تو» و گاه تبدیل به «آن» می‌شوند اما در مورد خداوند اینگونه صدق نمی‌کند خداوند مطلقاً «تو» است. خداوند همواره ما را مورد خطاب قرار می‌

دهد و هرگز به «آن» بدل نمی‌شود؛ یعنی هرگز صرف ابژه مشاهده یا تامل نیست. به این دلیل است که بوبر از اقامه برهان برای وجود خداوند به مثابه کاری ابلهانه یاد می‌کند. به تعبیر بوبر، روابط «من - تو» بین اشخاص وقتی گسترش پیدا کنند، با «تو»ی ابدی تلاقی می‌یابد پس با حرمت نهادن به زندگی انسان‌ها و موجودات زنده دیگر حیات معنوی را پیش روی خود خواهیم داشت و با تأیید خصوصیات و توانایی‌های منحصر به فرد آن‌ها پرتو نورالهی در هریک از آن‌ها را می‌پرورانیم و بدین وسیله حضور خدا در جهان را بیشتر حس می‌کنیم. بوبر در کتاب «من و تو» در شرح این مطلب می‌گوید «هنگامی که مردی زنی را چنان دوست دارد که هویت او از زن باز شناخته نمی‌شود، «تو»ی دیدگان آن زن به آن مرد اجازه می‌دهد تا به شعاع «تو»ی ابدی خیره شود. ولی اگر مردی در صدد فتح پیکر زن باشد آیا می‌توان جلوه‌ای از هویت ابدی را فراروی شهوانیت او مشاهده کرد؟» (Buber, 1970:154)

بنابراین بوبر از وجود الهی با تعبیر «تو»ی ابدی یا سرمدی سخن می‌گوید و بدین وسیله این نظر را پیش می‌نهد که ارتباط با وجود الهی بر اساس رابطه «من - آن» غیرممکن است. بوبر برقراری رابطه متقابل با «تو»ی رودرروی انسان و به عبارتی «تو» گویی و رابطه سازی را شرط ضروری حضور خداوند در زندگی انسان و ایجاد زندگی معنوی و مذهبی می‌شمارد. هرچند بوبر از سرنوشت غمبار و در عین حال متعالی رابطه انسان یعنی تبدیل و تناوب مستمر «تو»ها به «آن»ها و بالعکس خبر می‌دهد و بیان می‌دارد که انسان‌ها بدون «آن» نمی‌توانند زندگی کنند اما بر این مسأله نیز تأکید می‌ورزد که انسانی که فقط در «آن» باقی می‌ماند انسان نیست. آنجایی که بوبر از رابطه میان «من - تو» سخن به میان می‌آورد باید اشاره داشت که «تو» به دو صورت مد نظر است یک «تو»ی متناهی که مربوط به موجوداتی می‌شود که دارای ماهیت هستند دوم «تو» نا متناهی که منظور از آن خداوند است، مارتین بوبر بین رابطه با «تو»ی متناهی و رابطه با «تو»ی نا متناهی قائل به تمایز است. همچنین حاصل رابطه انسان با خداوند را حضور معنا در زندگی بشری می‌داند. و آنچه که منجر به منع رابطه میان انسان و خداوند می‌شود تبدیل «تو» به «آن» و به تجربه در آوردن آن است.

از نظر بوبر، میان دین و فلسفه، تقابلی وجود ندارد بلکه تقابل واقعی میان فلسفه‌ای است که مطلق را در کلیات می‌فهمد و لذا واقعیت را به امری انتزاعی و صورت‌بندی شده مبدل می‌سازد با فلسفه‌ای که پیوند میان امر مطلق و امر جزئی را در نظر دارد و بنابراین انسان را به سوی واقعیت زندگی انضمامی هدایت می‌کند یعنی به سوی بی‌واسطگی مواجهه واقعی با موجوداتی که با او روبه‌رو می‌شوند. شناخت دینی عبارت از شناخت امر مطلق به‌عنوان

موضوع تأمل و تفکر نیست، بلکه عبارت از مواجهه متقابل خالص در تمامیت زندگی میان یک اگزیستانس فعال و اگزیستانس فعال دیگر است و ایمان عبارت از ورود به درون این تقابل است. سرانجام با توجه به مطالب نقل شده، می‌توان گفت: بوبر از جهان رابطه‌ها و از شبکه پیچیده و دایره وار رابطه‌های «من - تو» سخن می‌گوید که زندگی در سایه این روابط بقا و استمرار می‌یابد. جهان رابطه‌های بوبر بدون وجود عنصر «دیگری» یا «تو» بی‌معناست این عنصر همان شرط لازم جهت برقراری کنش ارتباطی و رابطه تعاملی (که بنیان و اساس گفتگو است) می‌باشد که منجر به برقراری رابطه میان انسان و خداوند می‌گردد.

منايع و مأخذ:

- 1- Breakthrough Freud Simmel Buber, 1979, university of massachusetts press, USA.
- 2- Buber, Martin, 1958, Hasidism and modern man, Trans Maurice Friedman, Harper torch books, New York.
- 3- Buber, Martin, 1970, I and Thou, Trans. Trans: Walter Kaufman, Charles Scribner's sons, New York.
- 4- Buber, Martin, 1974, The Writings of Martin Buber, Willy Hlberg (ed), Meridian Books, New York.
- 5- Buber, Martin, 1988, Eclipse of God, Trans: Gottesfintenis, Humanities press International, Atlantic Highlands.
- 6- Buber, Martin, 2002, Meetings: autobiographical Fragments, Routledge, London.
- 7- Buber, Martin, 1974, The Writings of Martin Buber, Willy Hlberg (ed), Meridian Books, New York.
- 8- Bunnin, Nicholas and Jiyuan Yu, 2009, "Buber, Martin (1878-1965)", The Blackwell Dictionary of Western philosophy, Wiley – Blackwell, USA.
- 9- Diamond, Malcolm L, 1960, Martin Buber, Jewish Existentialism, Oxford university press, New York.
- 10- Diamond, Malcolm L, 1967, "Dialogues and Theology", The philosophy of Martin – Buber, Maurice Friedman (ed), The library of living philosopher, USA.
- 11- Donovan, Peter, 2000, "Can we know God by experience:", Philosophy of Religion a Guide and Anthology, Brian Davies (ed), Oxford university press, New York.
- 12 - Friedman, Maurice, 1955, The world of existentialism, Humanities press, Atlantic Highlands.
- 13 - Friedman, Maurice, 1996, "Buber, Martin", Encyclopedia of Judaica, Keter publishing house Jerusalem. Israel.

- 14- Friedman, Maurice, 2003, "Buber, Martin", New Catholic Encyclopedia Tomson Gale, USA.
- 15- Friedman, Maurice, 2010, "Buber, Martin", Encyclopedia of psychology and Religion, Springer, USA.
- 16- Gibbs, Robert, 1997, "The Jewish Tradition", a Companion to philosophy of Religion, Black well, USA
- 17-Gordon, Hayim, 2001, The Heidegger –Buber Controversy: The status of the I – thou, Green wood Press, London.
- 18-Herman, Jonathan R, 1990, I and tau Buber and The Human Sciences, Maurice Friedman (ed), State university of New York press, USA
- 19-Huston.2007,P, Martin Buber`s Journey to Presence, Fordham university press, USA.
- 20- Jones, W. Paul. 2000, Buber, "Martin", World philosophers and their Work, John k. Roth (ed), Salem press, New jersy.
- 21-"Martin Buber", 1998, Encyclopedia of world Biography, Brice chi pai-shih (ed), Gale, USA
- 22- Moore, Donald J, 1995, Martin Buber Prophet of Religion Secularism, forham university press, New York.
- 23- Neusner, J and A J. Avery –Peck, 2004, The Routledge Dictionary of Judaism, Routledge, London.
- 24-Olher, Martin Baker, 2005, Dialogue as The Labor of Care, Welcoming a unity of Contraies (portal. Neth er/ Thesis)
- 25-Ono, Fumio,2010,"Morphology of The Voice in The Hermenutice of Martin Buber", Jismor Journal of The Interdisciplinary Study of Montheistic Religions No.6, Japan, Dishisha university.
- 26-Parks, Loyce M, 2000,"Buber, Martin", World Philosopher and Their Works, John k Roth (ed), Salem Press, Newjersy.
- 27- Rae, Marray A,2005,"Revelation", A Dictionary of Jewish- christian

- Relations, Edward Kessler (ed), Cambridge university Press, UK.
- 28-Rahner, Kari and Edward Schillebeeckx, 2005, "Religious Experience", Encyclopedia of Religion, Lindsay Jones (ed), Thomson Gale, USA.
- 29- Reines, M, "Buber, Martin", Religion Past and Present, Brill, Boston.
- 30- Rotenstreich, Nathan, 2009, Immediacy and its limit A Study in Martin Buber Thought, Routledge, UK.
- 31-Schaller, Berndt, 2002, "Buber", Dictionary of German Biography, Wakther Killy and Rodolf Vierhaas (ed), M.G.Saur, German.
- 32- Scholem, Gershom 1969, on The Kabbalan and Its Symbolism, Trans: Ralph Manheim, Schochen Books, New York
- 33 –Silberstein, Laurence J, 2005, "Buber, Martin", Encyclopedia of Religion, Lindsay Jones (ed), Thomson Gale, USA.
- 34-Simmon, A E, 2005 "Martin Buber", The New Encyclopedia of Britannica, university of Chicago, USA
- 35-Stewart, David, 2001, Exploring The Philosophy of Religion, Recherche, Paris.
- 36-Theunissen, Michal, 1984, The other, Trans: Macann Christopher, The Mit Press, London.
- 37- Tyman, Stephen, 2005, "Spirit", A Dictionary of Jewish –Christian Relations, Edward Kessler (ed), Cambridge university Press, U.K.
- 38-Uffenheimer, Rivkan Schatz, 1967, "Man`s Relation to God And World in Buber`s Rendering of Hasidic Teaching, The Philosophy of Martin Buber, Maurice Friedman (ed), The Library of Living Philosophers, USA.
- 39- Vogel, Manfred, 1996, "Is a Dialogue Theology possible", Martin Buber and The Human Sciences, Maurice Friedman (ed), State university of New York Press, USA.
- 40- Webster, Merrian, 1999, "Buber, Martin." Encyclopedia of World Religions, Wendy Doinger (se), Merriam Webster, USA.

41- Wood. Robert E, 1969, Martin Buber onthology, North Western university – Press, Evaston

42- Wright, Tamra, 1998, "Buber,Martin (1878-1965)", Routledge Encyclopedia of Philosophy, Edward Craig (ed), Routledge, USA.

43- Wyschogrod, Michael, 2006, "Buber, Martin", Encyclopedia of Philosophy, Danald. M. Btchert (ed), Thomson Gale, USA.

44- Yaron, Kalman, 1993, Martin Buber", International Bureau of education, unesco, Paris.

۴۵- اسمیت، رونالد گرگور، ۱۳۸۵، مارتین بوبر، ترجمه: مسعود سیف، حقیقت، تهران.

۴۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۴، نوشته بر دریا از میراث عرفانی ابوالحسن

خرقانی، انتشارات سخن، تهران.

۴۷- کاکایی، قاسم، ۱۳۸۱، وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت،

انتشارات هرمس، تهران.

۴۸- المسری، عبدالوهاب، ۱۳۸۲، دایره المعارف یهود و صهیونیسم، دبیرخانه کنفرانس

بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، تهران.